



مر قضي محسنی

مدیرکل دفتر تحقیقات و مطالعات

وزارت دادگستری

## پدیده جنائی و واکنش قریمی آن

**مقدمه و طرح مسئله** - یکی از مهمترین وظایف دولت‌ها حفظ نظم و آرامش و منع افراد جامعه از تجاوز به حقوق دیگران میباشد. بنابراین هرگاه یکی از افراد جامعه نخواست که این نظم و آرامش را رعایت نماید و درصدد برآمد که به حقوق دیگران لطمه وارد آورد، جامعه مجبور است از خود عکس‌العمل نشان داده و چنین شخصی را مجازات نماید. هرگاه دولت این وظیفه اساسی را انجام ندهد، چنین سهل انگاری موجب تشویق هرچه بیشتر افراد حریص به تجاوز به حقوق دیگران گردیده و نتیجه آنهم چیزی جز هرج و مرج نخواهد بود. بهمین علت دولت‌ها برای جلوگیری از هرج و مرج و اختلال ناگزیر از اقدام و مجازات میباشند. نتیجه آنکه هرچند یا پدیده جنائی قبل از هرچیز برهم زنده نظم عمومی است. مثلاً هرگاه در جامعه قتل اتفاق افتد، افکار عمومی تحریک گردیده و همه از دولت انتظار دارند که قاتل را دستگیر و بسزای اعمال خود برساند. این تحریک احساسات مردم و انتظار آنان در مورد مجازات قاتل نشانه همبستگی و توقع آنان بحفظ نظم عمومی است دولت نیز کوشش مینماید با اجرای مجازات احساسات تحریک شده مردم را تسکین داده و نظم مختل شده را برقرار نماید. بهمین علت هم گفته‌اند: «هدف آنی کیفر بیان تنفر جامعه است نسبت به اعمال شنیع انجام یافته».

در چنین چشم‌اندازی که هدف اولیه مجازات همان بیان تنفر جامعه است دولت کوشش مینماید که اولاً این بیان بصورت درد و رنج به مجرم انجام پذیرد ثانیاً میزان آن متناسب با عمل انجام یافته باشد. بدین توضیح که هرچه جنبه ضد اجتماعی عمل بیشتر باشد، بهمان نسبت هم مجازات شدیدتر تعیین میگردد. مجازات قتل عمد اعدام است و حال آنکه مجازات جرائم خلافی از چند صد ریال تجاوز نمینماید. این

ضمانت اجراء را واکنش مکافاتی نامیده‌اند.

اما در بسیاری از جرائم، عمل ارتكابی قبل از آنکه مغل نظم اجتماعی باشد، متوجه شخص یا اشخاص خاصی بوده و این جرم مستقیماً علیه آنان یا منافعشان انجام میگیرد. مثلاً همین جرم قتل که بدان اشاره گردید، موجب قطع حیات شخص خاص و داغ‌دار شدن خانواده مقتول میگردد. در چنین شرایطی باید بزبان دیدگان از جرم و یا خانواده آنان اجازه داد که به مراجع قضائی مراجعه نموده و احقاق حق و جبران خسارات وارده را مطالبه نمایند. چنین ضمانت اجرائی را واکنش ترمیم‌کننده نامیده‌اند که هدف آن برگردانیدن وضع بحالت اولیه و یا جبران خسارات وارده است.

با توجه به آنچه که گفته شد دعاوی ناشی از جرم و ضمانت اجراء آنها بدو قسمت کاملاً جداگانه تقسیم میشود: یکی دعاوی عمومی از آنجهت که جرم مغل نظم عمومی بوده و مرتکب را در معرض واکنش کیفری قرار میدهد، دیگر دعاوی خصوصی از آنجهت که جرم به شخص یا اشخاص یا هیئت معینی لطمه و صدمه وارد آورده و مرتکب را در معرض واکنش ترمیمی قرار میدهد. بنابراین از وقوع هر جرم دو نوع ادعا بوجود می‌آید: یکی ادعای عمومی از جهت برقراری نظم و دیگری ادعای خصوصی از جهت رفع صدمه و خسارت. در این مقاله ما از بیان دعاوی عمومی خودداری نموده و بحث خود را به توضیح و تشریح دعاوی خصوصی یا دعاوی ترمیم‌کننده اختصاص میدهیم.

**تحولات تاریخی دعاوی خصوصی** - همانطور که خوانندگان گرامی اطلاع دارند، در ابتدای پیدایش تمدن و تشکیل جوامع بشری، هدف از تعقیب دعاوی کیفری همان تشفی خاطر و ارضای تمایلات نفسانی زیاندیدگان از جرائم و یا کسان آنها بوده. بهمین علت هم باستثناء بعضی از جرائم از قبیل خیانت به مملکت و پادشاه، فرار از مقابل دشمن و جاسوسی، تعقیب سایر جرائم حتی جرم قتل بستگی به اراده زیان‌دیده از جرم و یا بازماندگان آنها داشت. هرگاه آنان در صدد تعقیب برمی‌آمدند، دولت‌های وقت نیز مجرمین را تعقیب و مجازات مینمودند. برعکس هرگاه آنان از تعقیب منصرف میشدند دولت نیز موضوع را بلا تعقیب میگذاشت. بطوری که میتوان گفت که دفاع از منافع زیاندیدگان از جرم و هم‌چنین دفاع از منفعت جامعه بعهده مدعی خصوصی بوده. هیچ دعوائی بدون اقدام مجنی‌علیه و بدون شکایت آسیب‌دیده قابل تعقیب نبوده است. در یک طرف دعوی مجنی‌علیه و در طرف دیگر متهم قرار داشت و چون هدف مدعی خصوصی از تعقیب همان ارضای تمایلات نفسانی و تشفی خاطر بود، لذا خسارات مادی کمتر مورد توجه بوده بهمین علت هم مهمترین قانون آن ایام قانون معروف قصاص یعنی «چشم بجای چشم، دندان بجای دندان» بود.

با پیشرفت تمدن موضوع تعقیب جرائم و نحوه رسیدگی نیز دچار تحول

۱) دکتر حسین فقیه نخجیری، دعوی خصوصی در دادگاه جزا صفحات ۱۵ به بعد.

گردید. دولت‌ها دریافتند که یکی از وظایف آنان حفظ نظم و آرامش است. لذا هرگاه عملی نظم را برهم زند دولت مکلف است رأساً و حتی بدون شکایت متضرر از جرم، موضوع را تعقیب نماید. باین ترتیب از تعداد جرائم خصوصی یعنی جرائمی که بدون شکایت مدعی خصوصی قابل تعقیب نبوده کاسته شد و بهمان نسبت بر تعداد جرائم عمومی، یعنی جرائمی که بدون مدعی خصوصی هم قابل تعقیب بود، افزوده شد.

بهمین ترتیب هدف دعوای عمومی و خصوصی نیز تغییر یافت. هدف دعوای عمومی مجازات مجرم و محکومیت او به مجازات بوده و حال آنکه هدف دعوای خصوصی ترمیم توهین وارده و تاحدی نیز جبران خسارت بوده. بهمین علت هم متضرر از جرم حق داشت در صورت لزوم بدن جسم مرتکب را اخذ و روی این جسم حس انتقام شخصی خود را خاموش کند، و بهرنحوه که مایل باشد، مثل بکار واداشتن شخص مآخوذ، جبران ضرر و زیان را که در مراحل بعدی جنبه یک نوع جزای نقدی بخود گرفته بود بخواهد.<sup>۲</sup>

باز هم با پیشرفت تمدن هدف دعوای خصوصی تغییر یافت. دولت‌ها در بسیاری از جرائم، حتی جرائم علیه جسم و جان چون ایراد ضرب و جرح، زیان دیدگان را وادار میکردند که بجای قصاص به اخذ دیه و غرامت قناعت نموده و از انتقام صرفنظر نمایند. در آن ایام دیه یا غرامت دو نقش عمده را با هم ایفاء مینمود: یکی اجراء مجازات و دیگری جبران خسارت وارده. و این غرامت یا دیه نیز معمولاً به شخص زیان دیده پرداخت میگردد.

اما از آنجا که این غرامت مبلغ معتدبیهی را تشکیل میداد، دولت‌ها بتدریج و با گسترش جرائم عمومی، این غرامت را که جنبه جزائی و کیفری داشت بخود اختصاص دادند. ولی این امر بدان معنی نبود که زیان دیدگان از جرم حق اخذ خسارات وارده را نداشته باشند. برعکس آنان حق داشتند که بمراجع قضائی مراجعه نموده و جبران خساراتی را که در اثر وقوع جرم به آنان وارد گردیده است بخواهند.

باید اضافه کرد که این مراجعه فقط بخاطر جبران خسارت بود نه بخاطر تشفی حس انتقام. تعقیب مجرم از نظر حفظ نظم و تحمیل مجازات از وظایف انحصاری دولت‌ها بود. بهمین جهت ژوس، نویسنده و حقوق‌دان فرانسوی آخر قرن هیجدهم، ضمن بیان حقوق قدیم و تشریح فرامین آن ایام در بیان دعوای خصوصی و عمومی و هدف هر یک از آنها نوشت: «... مدعی خصوصی که ترمیم توهینی را که به او شده و خساراتی که به او رسیده است میخواهد و مدعی عمومی که مجازات مجرم و محکومیت مجرم به مجازاتی را که مستحق است تعقیب میکند»<sup>۳</sup>

(۲) دکتر ابراهیم‌پاد - تجزیه قضائی مسئولیت مدنی ناشی از بزه در حقوق مقایسه. مجموعه حقوقی شماره ۳۴ سال چهارم. مورخ آذرماه ۱۳۱۹ صفحه ۱۰۰۳.

(۳) ژوس. نقل قول از دکتر حسن فقیه نخجیری - دعوای خصوصی در دادگاه جزا. صفحه ۱۷.

به این ترتیب از آن تاریخ به بعد وقوع هر جرم منبع و منشأ دو دعوی گردید: یکی دعوای جزائی برای تعقیب مجرم و مجازات زیان‌های وارده به نظم عمومی، و دیگری دعوای خصوصی و مالی زیان دیده جهت جبران خسارت ناشی از جرم. بهمین علت هم هست که ماده ۲ قانون آئین دادرسی کیفری ما مقرر میدارد: «محکومیت بجزا ناشی از جرم است و جرم میتواند دو حیثیت داشته باشد: اول حیثیت عمومی از جهتی که مخل نظم و حقوق عمومی است، دوم حیثیت خصوصی از آنجهت که راجع به تضرر شخص یا اشخاص یا هیئت معینی است. علیهذا جرمی که دارای دو حیثیت است موجب دو ادعا میشود: ادعای عمومی برای حفظ حقوق عمومی و ادعای خصوصی برای مطالبه ضرر و زیان شخصی.»

**خسارات موجب مطالبه** - که اکنون که دیدیم که در سیستم حقوقی ما هدف از دعوی خصوصی جبران ضرر و زیان‌های وارده برمجنی‌علیه است باید بررسی شود که وی حق مطالبه چه نوع خساراتی را دارد.

بدیهی است اولین خسارتی که زیان دیده از جرم حق مطالبه دارد همان خسارت مادی است شخصی که در اثر سرقت مقداری اموال خود را از دست داده باید بتواند جبران اموال از دست رفته را مطالبه نماید. کسی که در اثر ضرب و جرح مدتی در بیمارستان بستری بوده و متحمل مخارج سنگینی گردیده باید حق داشته باشد که چنین خساراتی را مطالبه نماید.

اما آیا این جبران خسارت مادی کافی است یاخیر؟ مثلاً اگر کسی در اثر ضربات چاقو مدتی در بیمارستان بستری شد و پس از معالجه معلوم گردید که جای زخم کربسی در صورتش باقیمانده و مقدار زیادی از زیبایی خود را از دست داده، فقط باید به اخذ مخارج بیمارستان قناعت نماید؟ و یا برعکس باید بوی اجازه داد که ضمن مطالبه ضرر و زیان مادی، مبلغی هم از بابت خسارات معنوی مطالبه کند.

از آن گذشته ممکن است شخص مزبور در همان روز قصد معامله بزرگت و پرسودی را داشته باشد که در اثر ضربات وارده موفق نگردد معامله را انجام دهد و بالتبجه از نفع کلانی محروم گردد. آیا نباید علاوه بر خسارات یادشده به چنین شخصی اجازه مطالبه این عدم‌النفع را داد؟

بنابراین ضرر و زیان‌های وارده دارای انواع و اقسام مختلفی بوده که ایجاب مینماید درباره هر یک مقداری توضیح داده شود:

**الف - ضرر و زیان مادی ناشی از پدیده جنائی** - همانطور که اشاره گردید ارتکاب بسیاری از جرائم خساراتی را متوجه افراد مینماید. مثلاً سرقتی اتفاق افتاده و مقداری از اموال کسی بسرقت رفته است یا آنکه کلاهبرداری و یا جعلی اتفاق افتاده و از این عمل زیانی بدیگری وارد شده است. بدیهی است در کلیه این موارد

باید به زیان دیدگان از جرم اجازه داد که بتوانند با مراجعه به مقامات قضائی جبران خسارات خود را مطالبه نمایند. این همان مطلبی است که قانون ما در ماده ۹ آئین دادرسی کیفری پیش‌بینی نموده است. ماده مزبور در بند اول خود صراحتاً بمدعی خصوصی اجازه داده که «ضرر و زیان مادی که در نتیجه ارتکاب جرم حاصل شده است» از دادگاه تقاضا نماید.

در مورد جبران خسارات مادی ناشی از جرم انجام یافته بهیچ وجه اختلافی بین دانشمندان وجود ندارد. ولی در مورد خسارات ناشی از «شروع بجرم» بین آنان اختلاف است. بعضی طرفدار جبران خسارت و برخی مخالف آنند.

در مورد مقررات شروع بجرم بطور اجمال بیان میشود که منظور از شروع بجرم آنست که مرتکب قبل از به‌خاتمه رسانیدن عمل مجرمانه دستگیر گردد و قصد وی انجام نگردد. شروع بجرم در بسیاری از موارد موجب مسئولیت کیفری مرتکب بوده و مرتکب را در معرض مجازات قرار میدهد. قانون مجازات عمومی ما در فصل چهارم از مواد ۲۰ الی ۲۳ مقررات مختلفی در مورد شروع بجرم و مجازات آن پیش‌بینی نموده است.

اکنون بحث بر سر آنست که در مواردی که شروع بجرم مستحق مجازات است آیا میتواند منشأ خسارت مادی یا معنوی گردد یا خیر؟ فرضاً اگر کسی قصد قتل دیگری را داشت و درست در همان موقع که میخواست تیر را رها نماید دستگیر گردید، آیا طرف میتواند از وی مطالبه ضرر و زیان مادی هم بنماید یا خیر؟

بسیاری از دانشمندان معتقدند که نه تنها در شروع بجرم، بلکه در جرائم عقیم و محال هم موجبی برای جبران خسارت نیست، چه در هیچیک از این موارد مرتکب به نتیجه نرسیده و جرم بطور کامل انجام نگردیده است. و چون جرم کامل نگردیده خسارتی هم حاصل نشده است مثلاً در همان مثال شروع بقتل گرچه مرتکب از اینجهت مسئول و قابل مجازات است ولی از عمل وی ضرب و جرح یا قتلی حاصل نگردیده تا بتوان متهم را از جهت ایجاد خسارت مادی تعقیب نمود. و از آنجا که لازمه طرح دعوی خسارات موقوف به حدوث خسارت است و در شروع بجرم چنین خسارتی حادث نگردیده لذا مجوزی برای صدور حکم بخسارت موجود نیست.<sup>۴</sup>

اما با نتیجه تجزیه و تحلیل دقیق قضیه معلوم میگردد که چنین استدلالی با واقعیت انطباق ندارد. در هنگامیکه اینجانب بازپرس دادسرا بودم شخصی بقصد قتل دیگری، تیری بسوی او شلیک کرد. گرچه تیر به هدف اصابت ننمود و مجنی‌علیه حتی مجروح هم نشد ولی در اثر ترس و وحشت حاصل از تیراندازی مدت‌ها در بیمارستان بستری بود و بالاخره در اثر همین امر دچار ناراحتی‌های روانی و از جمله فقدان قوای مردی گردید. در چنین حالتی چرا نباید به مجنی‌علیه اجازه مطالبه خسارت مادی و حتی معنوی را داد؟ بهمین علت هم بعضی از نویسندگان ایرانی و همچنین رویه

---

(۴) برای اطلاع بیشتر از عقاید علماء و رویه قضائی کشورهای خارج به کتاب آقای دکتر حسن فقیه نخجیری تحت عنوان «دعوی خصوصی در دادگاه جزا»: از صفحات ۵۰ به بعد مراجعه فرمائید.

قضائی موافق پرداخت خسارت در مورد شروع بجرم میباشد.<sup>۵</sup>

ب - ضرر و زیان معنوی ناشی از پدیده جنائی - دانشمندان و متخصصین حقوق جزا خسارات ناشی از پدیده جنائی را بدو قسمت تقسیم کرده‌اند: خسارات مادی و خسارات معنوی هرگاه از وقوع جرم به‌داری و اموال مجنی‌علیه صدمه و خساراتی وارد آید، چنین خسارتی را خسارت مادی Dommage materiel نامیده‌اند. لیکن هرگاه از وقوع جرم خسارتی متوجه شهرت، حیثیت، اعتبار و حتی محبت و احساسات عاطفی مجنی‌علیه گردد، آنرا خسارت معنوی Dommage moral نام گذاشته‌اند. به بیان دیگر خسارت معنوی خسارتی است که از لطمه به شهرت و حیثیت و آزادی و حیات و همچنین از لطمه به زیبایی و احساسات و عواطف و علائق خانوادگی ناشی میشود.<sup>۶</sup>

در مورد تعلق خسارت مادی بین دانشمندان اختلاف نظری وجود ندارد. لیکن در مورد تعلق خسارت معنوی و ارزیابی آن به پول بین دانشمندان اختلاف فراوان وجود دارد. بعضی از آنان معتقدند این خسارت بهیچوجه قابل تقویم به پول نبوده و بالنتیجه چنین خسارتی قابل جبران نیست. برعکس عده دیگر معتقدند که میتوان چنین خسارتی را به پول هم تقویم نمود و بالنتیجه مانی برای جبران آن نمیشد. مخالفین در مقام استدلال مدعی هستند که هدف قانون آنست که عامل خسارت را به پرداخت ضرر و زیان در حق مجنی‌علیه محکوم نماید تا خسارت را معو و ناپدید نموده و مجنی‌علیه را کاملاً در حالت قبل از وقوع جرم قرار دهد. در مورد خسارت مادی حصول به این هدف کاملاً امکان‌پذیر است ولی در مورد خسارت معنوی حصول به این هدف امکان‌پذیر نیست. چگونه میتوان با پرداخت مبلغی وجه خسارات معنوی وارده را ترمیم نمود؟ آیا پول میتواند لطمه وارده به حیثیت و شرف را جبران کند؟ آیا پول میتواند تألمی را که از مرگ پدر به‌فرزند وارد گردیده ترمیم نماید؟ آیا پول میتواند زشتی و کراهتی را که در اثر ضرب و جرح وارد شده برطرف نماید؟ آیا از نظر اخلاقی زنده نخواهد بود که با پرداخت مبلغی پول به مجنی‌علیه بهای درد ورنج او داده شود؟ آیا اقتصاد میتواند راه روانشناسی را طی نماید؟ مسلماً پاسخ تمام این سئوالات منفی است.<sup>۷</sup> و بهمین علت هم این دانشمندان مخالف ترمیم خسارت معنوی بوسیله پول و یا سایر امور مادی هستند.

موافقین با پرداخت خسارت معنوی در پاسخ چنین استدلال میکنند که درست

(۵) مرحوم حائری شاه باغ. دادستان اسبق دیوان عالی کشور. کتاب اصول آئین دادرسی کیفری صفحه ۵ به بعد دادنامه شماره ۸۳۹۲ مورخ ۴۵۱۲۱۰ شعبه نهم دیوان عالی کشور در تأیید رأی دادگاه جنائی استان پنجم مبنی بر اعطای خسارت بمدعی خصوصی در بزه شروع بقتل.

(۶) روبرت آندره: رساله مقدماتی تدارک خسارت معنوی در حقوق بلژیک. نقل از دکتر حسن فقیه نخجیری: دعوای خصوصی در دادگاه جزا صفحه ۷۸.

(۷) گانو - ترمیم خسارت معنوی. بزبان فرانسه. تز برای دکترای - صفحات ۲۸ به بعد.



است که پول نمیتواند پاسنگوی تمام آلام و ناراحتی‌های ناشی از جرم باشد ولی لاقلاً میتواند تسکینی در دردها و آلام مدعی خصوصی بوجود آورد. مثلاً هرگاه زنی در اثر وقوع جرم شوهر خود را از دست بدهد، تخصیص مبلغی پول به زن شوهر مرده موجب میشود که او بتواند وضع زندگی و تحصیل اطفال خود را تا حدی بهبود بخشد. یا همچنین مبلغی وجه بفرزند مقتول اجازه میدهد که با مسافرت یا تفریحات دیگر بدبختی خود را تا حدی فراموش کند. و یا اینکه جبران این خسارات به مجنی‌علیهی که زخم کریمه‌ی به‌چهره دارد اجازه میدهد به‌متخصص و جراح پلاستیک مراجعه و تا حدی از کراهت چهره خود بکاهد. بهمین علت هم اغلب حقوق‌دانان معاصر اعم از خارجی یا داخلی با تدارک خسارت معنوی موافقت می‌کنند. مقنن ما نیز از عقاید دسته‌آخر پیروی نموده و در ماده ۹ قانون آئین داری کیفری صراحتاً ترمیم و تدارک ضرر و زیان معنوی ناشی از «کسر حیثیت یا اعتبار اشخاص یا صدمات روحی» را تجویز نموده است.

**ج - عدم‌النفع -** مقنن در همان ماده ۹ قانون آئین داری مدنی، علاوه بر خسارات مادی و معنوی، نوع سومی از ضرر و زیان را پیش‌بینی و اجازه مطالبه آنرا داده است. قسمت اخیر این ماده ضمن احصاء ضرر و زیان‌های ناشی از جرم مقرر می‌دارد که مدعی خصوصی میتواند منافع که ممکن‌الحصول بوده و در اثر ارتکاب جرم از آن محروم گردیده مطالبه نماید.

قبول تدارک عدم‌النفع یکی از ابتکارات جدید سیستم حقوقی ماست. در ایام قدیم چنین عدم‌النفعی نمیتوانست مورد مطالبه و یا مورد حکم قرار گیرد. ولی با پیشرفت تمدن و مخصوصاً با گسترش تمدن ماشینی، چاره نبود جز آنکه به‌مجنی‌علیه اجازه داده شود که چنین خسارتی را نیز مطالبه نماید. فرض کنیم که هنرپیشه‌ای قراردادی برای اجرای نقشی منعقد نموده است. و بهنگام حرکت برای ایفاء نقش خود، شخصی او را عمداً یا بطور غیرعمد، مجروح مینماید. جراحات وارده موجب نقص عضو هنرپیشه شده و باعث میگردد که وی دیگر نتواند نقش تعهد شده را انجام نماید. بدیهی است که در این مورد چنین هنرپیشه میتواند علاوه بر جبران خسارت مادی و معنوی، جبران این عدم‌النفع را نیز مطالبه نماید. این همان مطلبی است که در بند ۳ ماده ۹ قانون آئین داری کیفری پیش‌بینی شده است.

**جهت اختلاف بین دعوی عمومی و دعوی خصوصی -** با توجه به مطالب یاد شده در فوق چنین نتیجه حاصل میشود که گرچه منبع و منشأ دو دعوی عمومی و خصوصی یکی است و هر دو آنها از پدیده جنائی سرچشمه‌میگیرند معیناً بین آنها اختلافات فراوانی بشرح زیر وجود دارد:

اولین اختلاف از جهت غرض و هدف است. هدف و غرض دعوی عمومی مجازات مجرم است تا بدین وسیله زیان‌های وارده بر پیکر اجتماع جبران گردد. مجازات یا سایر عکس‌العمل‌های پیش‌بینی شده در قانون از قبیل اقدامات تأمینی و تربیتی

پاداش و سزای همین اختلال نظم است. و بهمین علت هم معمولاً دادستان بنمایندگی از جامعه تعقیب و مجازات مجرم را از مراجع قضائی تقاضا مینماید. و حال آنکه غرض از دعوای خصوصی، جبران خسارات شخص یا هیئت خاصی است. بهمین علت جامعه در این مورد تکلیفی نداشته، بلکه این خود زیان دیده از جرم است که باید موضوع را تعقیب و مثل هر دعوی مالی یا مدنی دیگر صدور حکم را تقاضا نماید. دومین اختلاف آنها از نظر نحوه تدارک زیان‌هاست. در مورد دعوی عمومی چون شخص مجرم به تنهایی مسئول زیان‌های وارده بر اجتماع است. لذا مجازات جنبه شخصی داشته و جز شخص وی کس دیگری در این خصوص مسئول نیست، و بهمین علت هم با فوت مجرم، موضوع کیفری خاتمه یافته تلقی شده و بهیچ وجه نمیتوان علیه وراث متهم یا دیگری اقامه دعوی نمود. در حالیکه در دعوی خصوصی این امر کاملاً متفاوت است. دعوی ضرر و زیان، دعوای مالی بوده که با فوت مرتکب از بین نمیرود. چون این دعوی جنبه مالی دارد، متضرر از جرم میتواند حتی بعد از مرگ مجرم علیه وراث قانونی او اقامه دعوی نموده و جبران خسارات وارده را مطالبه نماید.

سومین اختلاف مربوط به مراجع صالح برای رسیدگی است. مرجع رسیدگی بدعوای عمومی دادگاه کیفری است که طبق قانون رسیدگی نموده و حکم به مجازات یا اقدامات تأمینی صادر مینماید و حال آنکه مرجع رسیدگی بدعوی خصوصی علی‌الاصول دادگاه حقوقی و مدنی میباشد دادگاه حقوقی طبق قواعد قوانین دادرسی مدنی (نه قواعد آئین دادرسی کیفری) به موضوع رسیدگی کرده و حکم میدهد. اما مقنن بخاطر رعایت حال زیان‌دیدگان از جرم به آنان اجازه داده که دعوی خصوصی خود را تحت شرایطی در همان دادگاه‌های کیفری مطرح نموده و از همان دادگاه کیفری صدور حکم خسارت را نیز مطالبه نمایند.

چهارمین اختلاف مربوط به جریان دادرسی و نحوه تعقیب است. در دعوای عمومی، دادستان که بنمایندگی از جامعه تعقیب متهم را خواستار میشود، حق ندارد با متهم توافق نموده و با وی صلح نماید و یا تمهید گردد که از تعقیب دعوی انصراف حاصل نماید. چنین امری قانوناً امکان‌پذیر نیست. و حتی در مورد اختیاری که اخیراً مقنن در ماده ۴۰ مکرر قانون آئین دادرسی کیفری در تعلیق تعقیب بدادستان‌ها داده است، این امر فقط تحت شرایط مندرج در آن ماده امکان‌پذیر بوده و بعلاوه بایستی این تعلیق تعقیب مورد تأیید دادگاه جنحه قرار گیرد. در صورتیکه در دعوای خصوصی موضوع بدین منوال نیست. مدعی خصوصی در هر مرحله از دعوی میتواند با متهم توافق نموده و از تعقیب منصرف گردد و یا آنکه ضرر و زیان وارده را تخفیف داده و یا با مجرم مصالحه نماید.

**استقلال و وابستگی دعوای ناشی از پدیده جنائی - تجزیه و تحلیل اختلافات فراوان**

بین دو دعوی عمومی و خصوصی چه از جهت موضوع و چه از جهت جریان دادرسی



و مراجع صالح، این مسئله را مطرح مینماید که آیا بین این دو دعوی، اصولاً بایستی ارتباط و همبستگی وجود داشته باشد یاخیر؟ بسیاری از کشورها بهمان عللی که در فوق بیان گردید طرفدار سیستم استقلال دو دعوی و برخی دیگر طرفدار سیستم وابستگی آنها میباشند.

**الف - سیستم استقلال و انعکاس دعوی عمومی و دعوی خصوصی -** در چنین سیستمی که کشورهای انگلوساکسون طرفدار آن هستند، دو دعوی عمومی و خصوصی، جز در موارد نادر، در یکدیگر تأثیری ندارند. مدعی خصوصی برای احقاق حق خود و اخذ خسارات وارده مجبور است بدادگاههای مدنی مراجعه و از طریق این محاکم حقوقی و مدنی خسارات خود را دریافت دارد. در چنین سیستمی حتی حاکمیت امر مختوم کیفری در امر مدنی مورد قبول قرار نگرفته است.<sup>۸</sup> تنها مورد استثنائی هم مربوط به امور جنائی است. در این قبیل جرائم که انگلیسی‌ها آنرا Felony نامیده‌اند، دادگاه مدنی صدور حکم را موکول به رأی قطعی محاکم کیفری مینماید. علت آنهم همانطور که بعضی از نویسندگان اشاره کرده‌اند جلوگیری از صدور احکام متناقض نیست بلکه هدف و غرض آن اعلام و واداشتن متضرر از جرم به اعلام شکایت و کشانیدن مجرم بدادگاه و دادرسی جزائی است.<sup>۹</sup>

**ب - رژیم وابستگی دعوی عمومی و دعوی خصوصی -** از آنجا که منبع و منشأ دو دعوی عمومی و خصوصی یکی است، لذا بسیاری از کشورها ترجیح میدهند که بین این دو دعوی، وابستگی و ارتباط برقرار باشد. در چنین سیستمی بمدعی خصوصی اجازه داده شده است که دعوای خود را به تبع دعوی عمومی در محاکم کیفری اقامه نماید. طرفدار این سیستم معتقدند که چون تهیه دلیل در امور کیفری چندان آسان نیست، لذا باید بزیان دیده از جرم اجازه داد که با استفاده از دلایل دادستان، بتواند خسارات وارده را مطالبه نماید. بهمین جهت هم به آنان اجازه داده شده است که دعوی ضرر و زیان را حتی در دادگاه کیفری مطرح نموده و صدور حکم را در این زمینه تقاضا نمایند.

مقنن ما از سیستم وابستگی در دعوی تبعیت نموده و در ماده ۱۲ قانون آئین دادرسی کیفری این اجازه را صراحتاً بمدعی خصوصی داده است. ماده مزبور مقرر میدارد که «همینکه متهم بجهتی از جهات قانونی تحت تعقیب قرار گرفت، متضرر از جرم میتواند کلیه دلائل و مدارك خود را اعم از اصل یا رونوشت بامور تعقیب تسلیم کند که ضمیمه پرونده شود و نیز میتواند در موارد چنجه و خلاف تا

۸) منظور از اصل حاکمیت امر مختوم جزائی در امور مدنی آنست که هرگاه در امر کیفری، رأی قطعی از دادگاه کیفری صادر گردد، محاکم مدنی مکلف به تبعیت از آن رأی بوده و نمیتوانند در آراء خود نظری برخلاف مفاد حکم کیفری اتخاذ نمایند.

۹) دکتر حسن فقیه نخجیری، دعوای خصوصی در دادگاه جزا. صفحات ۱۹ و ۲۰.

اولین جلسه دادرسی و درامور جنائی قبل از تشکیل جلسه مقدماتی تسلیم دادگاه کرده و مطالبه ضرر و زیان نماید. در این موارد رعایت تشریفات آئین دادرسی مدنی راجع بدادخواست و جریان آن لازم نیست. . . . . . بعلاوه مقنن در ماده ۱۴ همین قانون صریحاً دادگاه را مکلف نموده که ضمن صدور حکم جزائی، حکم ضرر و زیان مدعی خصوصی را صادر نماید. و در هر حال دادگاه جزائی نمیتواند با وجود حکم به محکومیت متهم، رسیدگی بدعوای خصوصی را بدادگاه حقوقی احاله کند.

از آن گذشته در سیستم وابستگی دو دعوی خصوصی و عمومی قاعده «حاکمیت امر مختوم جزائی در امر مدنی» کاملاً حکمفرماست. باین معنی که هرگاه مدعی خصوصی نخواست از امتیاز طرح دعوی مدنی در دادگاه جزا استفاده نماید و دعوای خود را طبق مقررات قانون آئین دادرسی مدنی در دادگاه مدنی مطرح نموده، دادگاه مدنی مکلف است از رأی دادگاه کیفری تبعیت نماید. مثلاً هرگاه دادگاه جزائی شخصی را بآتهام ایراد جرح بحبس محکوم نمود، دادگاه مدنی بهنگام صدور حکم به خسارت و ضرر و زیان نمیتواند «وقوع جرح» را نادیده گیرد. در چنین موردی مکلف است «وقوع جرح» را برطبق حکم دادگاه کیفری ثابت و معرز بداند. این قاعده که «حاکمیت امر مختوم جزائی در امر مدنی» نامیده میشود یکی از نتایج وابستگی دو دعوی عمومی و خصوصی است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*